

نگاه شکری است با شکایت

سیدنصر الله موسویان*

برای جناب آقای دکتر محمود نیلی احمدآبادی، رئیس محترم دانشگاه تهران و بعضی از همکارانم

مقدمه

چهارشنبه ۱۴ آبان ۱۳۹۳، یادداشتی کوتاه در فضای مجازی، در کمتر از چند هفته، یکی از بحث‌انگیزترین مسائل را در باب فلسفه و علوم انسانی در دانشگاه‌های ایران به وجود آورد. یکی از استادان فلسفه دانشگاه تهران (با رتبه استادتمام) به تقلب گسترده علمی در طول سالیان متمادی متهم شد. کار از شبکه‌های اجتماعی گذشت، به روزنامه‌ها و مجلات داخلی کشید و دست‌آخر در مشهورترین شبکه‌های خبری و مجامع دانشگاهی بین‌المللی مطرح شد. دانشگاه تهران در بیانه‌ای رسمی و عمومی به تاریخ ۱۰ آذر ۱۳۹۳، قول رسیدگی به موضوع را داد. در کمتر از یک ماه، مجلات بین‌المللی که اقدام به انتشار مقالات مشکوک کرده بودند، اتهامات مربوط را وارد دانستند، وقوع تقلب را تأیید کردند، بابت آن عذر خواستند و مقالات معجول را از آرشیو خود حذف کردند. از آن تاریخ، بیش از چهار سال می‌گذرد و دانشگاه تهران هیچ واکنشی رسمی نشان نداده است. این یادداشت شکری است با شکایت از همکارانم در دانشگاه تهران، به‌خصوص رئیس وقت و کنونی دانشگاه تهران جناب آقای دکتر محمود نیلی‌احمدآبادی. بیانه مورخ ۱۳۹۳/۹/۱۰ با امضای «اداره کل حوزه ریاست و روابط عمومی دانشگاه تهران»، پس از تأکید بر انتشار نتیجه بررسی «جهت تنویر افکارعمومی»، این‌گونه پایان می‌یابد: «دانشگاه تهران در صورت اثبات تخلف مزبور، برخورد قاطعانه و قانونی را در فرد متخلف انجام داده و با ارجاع موضوع به مراجع ذی‌صلاح از انجام رفتارهای غیراخلاقی و غیرحرفه‌ای تبری خواهد جست. همچنان که اگر اتهام وارد اثبات نگردد، دفاع از حیثیت شغلی و صنفی اعضای هیئت‌علمی را وظیفه همیشگی و لازم خود می‌شمارد.»

اول، شرک

این نکته را که آبروی افراد بسیار محترم است، درک می‌کنم و این نگرانی را که نکند گفتار یا کردارمان به‌نوعی به از بین رفتن آبروی همکارانمان بینجامد، نگرانی بجایی می‌دانم. این را هم می‌فهمم که بدون تحقیق وافی و کافی نباید اتهامات مطرح‌شده را وارد دانست. به‌علاوه، حفظ شان استیاد دانشگاه را، مستقل از اینکه عمل خلافی انجام داده باشند یا نه، نیز مهم می‌دانم. معتقدم که همکارانم در دانشگاه تهران این ملاحظات را در نظر دارند و از این بابت از آنها متشکرم.

دوم، رعایت

اسا قبل از شکایت، می‌خواهم نگرانی را بیان کنم. من تفاوتی می‌بینم بین «رعایت» حال دیگری و «عتایب به متقلب». نگرانم که ملاحظات ما برای رعایت حال همکارانمان و ندیده‌گرفتن لغزش‌هایشان تبدیل شود به بی‌تفاوتی نسبت به اخلاق کاری و ندیدن آنچه باید ببینیم تا بتوانیم به هم اعتماد کنیم. خیال می‌کنم، بعضی چیزها را می‌شود ندیده گرفت و باید ندیده گرفت، اما چنین عیبی در خودمان را نمی‌توانیم ببینیم. فکر می‌کنم اگر «استادی» چنین پایش لغزید، نباید نسبت به او بی‌تفاوت بود، نباید او را ندید. این بی‌تفاوتی نه حرمت‌گذاشتن است و نه رعایت‌کردن؛ و اگر هم که هست، نوع غیراخلاقی آن است، همان‌که دانشگاه نباید کرد آن به‌چرخد.

سوم، شکایت

فرض کنیم اتهامات وارده واردند. همکاری، به هزارویک دلیل، خطا کرده است. یک بار یا دو بار، یا نه یک بار و دو بار، که بارها. شکایت من این است که بی‌تفاوت‌بودن، ندیدن در یک کلمه هیچ واکنشی نشان‌ندادن، پذیرفتنی نیست. این بدترین استراتژی برای دانشگاه است. واکنش درست به نظر می‌رسد جو دیگری باشد؛ بررسی منصفانه، محترمانه و دقیق اتهامات و اعلام نتایج آن به جامعه دانشگاهی. تأکید می‌کنم «علام نتایج به جامعه دانشگاهی». به نظر من این یک مسئله خصوصی خانوادگی نیست؛ عملی در حوزه عمومی اتفاق افتاده است و باید در همان حوزه نیز به آن پاسخ گفت. به معنایی دیگر، مسئله‌ای خانوادگی نیز هست اما مسئله‌ای درون «خانواده بزرگ علمی و دانشگاهی ایران». به همین دلیل، سکوت مطلق درباره آن رهیافتی زیان‌بار برای دانشگاه است. آنچه مایه قوام فضای علمی و دانشگاهی کشور است، احترام و اعتماد متقابل اعضای آن است. اعضای این جامعه دانشجویان و استادان داخل دانشگاه‌ها و علاقه‌مندان و محققان خارج از دانشگاه‌ها هستند. احترام و اعتماد متقابل از جمله بر پایه ارزش فعالیت‌های علمی و دانشگاهی شکل می‌گیرد. اگر ما استیاد دانشگاه معایب خود را نپذیریم، بابت خطایهامان عذرخواهی نکنیم و دست‌آخر برای جبران آنها نکوشیم، چگونه ممکن است از یکدیگر و از آن بالاتر، از دانشجویمان توقع داشته باشیم که آنها چنین کنند؟ چگونه ممکن است که از آنها بخواهیم به فعالیت‌های علمی ما با دیده تردید ننگرند؟ چگونه می‌توانیم از آنها متوقع باشیم که بمانند و در فضایی که در آن اعتمادی نیست، به‌علاوه هزارویک چیز دیگر، به ما اعتماد کنند؟ اصلاً کیرم که آنها هم بمانند و وانمود کنند که به ما اعتماد می‌کنند و احترام می‌گذارند، ما چطور می‌توانیم خودمان را قانع کنیم و چنین اعتماد و احترامی را جدی بگیریم؟ نمی‌توانیم، حتی اگر با سکوت‌مان وانمود کنیم که می‌توانیم. این هم، شکایت.

«پژوهشگاه دانش‌های بنیادی

اندیشه

خوانش اسکینر از اندیشه هابز: مداخله جدلی یک نظریه سیاسی

هابز علیه آزادی جمهوری خواهانه



در مقابل این جریان نظریه سیاسی هابز قرار دارد. اسکینر به نظریه سیاسی هابز فقط در حکم نظامی کلی از ایده‌ها نمی‌نگرد، و می‌کوشد آن را به‌عنوان دخالتی جدلی در کشمکش‌های ایدئولوژیکی زمانه هابز نیز بررسی کند. اسکینر بر این باور است که برای تفسیر و درک نوشته‌های هابز باید قدرت یک قاعده کلی و درواقع این اصل را تشخیص داد که کلمات حکم عمل و کردار را هم دارند؛ یعنی نیاز داریم خود را در موقعیتی قرار دهیم که دراییم نوشته‌های هابز احتمالاً چه نوع دخالتی داشته‌اند. این تأکید اسکینر برمی‌گردد به تمایزی که او در اثر خود درباره تاریخ اندیشه سیاسی بین کلمه و مفهوم می‌گذارد و به وجه ممیز تاریخ‌نگاری او با دیگر مورخان این حوزه بدل می‌شود؛ بنابراین او هدف خود را در این کتاب محدود نمی‌کند به توصیف نظریه هابز؛ بلکه می‌کوشد اثرات رد و انعکس‌کننده تغییراتی که هابز به قصد مطرح‌کردن استدلال‌هایش انجام می‌دهد. اسکینر می‌کوشد هابز را از بلندای فلسفی‌ای که برایش تراشیده‌اند، پایین آورد تا اشاره‌ها و کنایه‌های او را شرح و نشان دهد که این راستا می‌کوشد شرح و تئوایی از دیدگاه‌های متغیر او درباره آزادی ارائه کند و همچنین به جدل‌گرایی‌هایی بپردازد که معتقد است زیر سطح آرام و گول‌زننده استدلال‌های هابز جوش می‌زند و غلیان دارد.

داستان دشمنی با آزادی جمهوری خواهانه

اسکینر به جریان جنگ داخلی انگلستان می‌پردازد، همچنین به مجادله‌هایی که بر سر فهم آزادی و بندگی در دهه‌های پیش از آغاز جنگ داخلی در سال ۱۶۴۲ درگرفت. در جریان جنگ داخلی این مجادله‌ها از سوی هواداران حاکمیت پادشاه به‌شدت نکوهش شد و در این میان هیچ‌کس بهتر از هابز به صورت نظام‌مند سخن نگفت. او هابز را باصلابت‌ترین دشمن نظریه آزادی جمهوری خواهانه می‌داند. هابز در لوئیاتان برای اولین‌بار تحلیلی نو دارند. متناسب با این تحولات و هم‌زمان با تضعیف حق و قدرت پاپ و پادشاه، نظریه‌پردازانی خاص این وضعیت به وجود آمدند که مشهورترین آنان نیکولو ماکیاوولی و پس از او تامسس هابز بودند. سرسخناتر می‌گرفت، و عاقبت هم کار به جنگ داخلی در انگلستان و خلع و اعدام چارلز اول کشید.

در بستر این تحولات، قرون شانزدهم و هفدهم جایگاه ویژه‌ای در تاریخ سیاست و فلسفه سیاسی دارند. متناسب با این تحولات و هم‌زمان با تضعیف حق و قدرت پاپ و پادشاه، نظریه‌پردازانی خاص این وضعیت به وجود آمدند که مشهورترین آنان نیکولو ماکیاوولی و پس از او تامسس هابز بودند. سرسخناتر می‌گرفت، و عاقبت هم کار به جنگ داخلی در انگلستان و خلع و اعدام چارلز اول کشید.

در بستر این تحولات، قرون شانزدهم و هفدهم جایگاه ویژه‌ای در تاریخ سیاست و فلسفه سیاسی دارند. متناسب با این تحولات و هم‌زمان با تضعیف حق و قدرت پاپ و پادشاه، نظریه‌پردازانی خاص این وضعیت به وجود آمدند که مشهورترین آنان نیکولو ماکیاوولی و پس از او تامسس هابز بودند. سرسخناتر می‌گرفت، و عاقبت هم کار به جنگ داخلی در انگلستان و خلع و اعدام چارلز اول کشید. در بستر این تحولات، قرون شانزدهم و هفدهم جایگاه ویژه‌ای در تاریخ سیاست و فلسفه سیاسی دارند. متناسب با این تحولات و هم‌زمان با تضعیف حق و قدرت پاپ و پادشاه، نظریه‌پردازانی خاص این وضعیت به وجود آمدند که مشهورترین آنان نیکولو ماکیاوولی و پس از او تامسس هابز بودند. سرسخناتر می‌گرفت، و عاقبت هم کار به جنگ داخلی در انگلستان و خلع و اعدام چارلز اول کشید. در بستر این تحولات، قرون شانزدهم و هفدهم جایگاه ویژه‌ای در تاریخ سیاست و فلسفه سیاسی دارند. متناسب با این تحولات و هم‌زمان با تضعیف حق و قدرت پاپ و پادشاه، نظریه‌پردازانی خاص این وضعیت به وجود آمدند که مشهورترین آنان نیکولو ماکیاوولی و پس از او تامسس هابز بودند. سرسخناتر می‌گرفت، و عاقبت هم کار به جنگ داخلی در انگلستان و خلع و اعدام چارلز اول کشید.

۱۶۶۸. هر یک از این کتاب‌ها عنوان یکی از فصول کتاب اسکینر است. او در «اصول قانون» توصیف و محدودشدن آزادی، در «شهروند» توصیف آزادی و در «لوئیاتان» بازتعریف آزادی را در اندیشه سیاسی هابز تحلیل می‌کند. اگر توافقی فراگیر وجود دارد که باورهای پایه‌ای هابز ازجمله اعتقاداتش نسبت به آزادی تقریباً ثابت بوده و در سرتاسر آثارش عمدتاً بی‌تغییر بوده است و تفاوت‌های میان آن‌ها را «تقریباً همیشه می‌توان به‌عنوان تلاشی از جانب هابز برای تبیین ایده‌های اصلی‌اش به شمار آورد»، اسکینر کاملاً با این دیدگاه غالب مخالف است. او این دآوری را برآمده از دیدگاه‌هایی می‌داند که معتقدند هیچ تغییر و تحول قابل ملاحظه‌ای در آرای هابز رخ نداده است. اسکینر تأکید دارد تحلیل هابز از آزادی در لوئیاتان نه معرف تجدیدنظر او بلکه نشانگر نوعی انکار یا حتی تکذیب استدلال‌های قبلی اوست و این تحول را منعکس‌کننده تغییری اساسی در ماهیت اندیشه اخلاقی هابز می‌داند.

اسکینر معتقد است دیدگاه هابز از آزادی که در لوئیاتان مطرح می‌شود بسیار ساده و از این قرار است: «آزادبودن به‌سادگی یعنی نداشتن مانع و قید و بند برای حرکت طبق توانایی‌های طبیعی شخص. پس انسان‌ها وقتی و فقط وقتی مانع بیرونی آنان را از عملی که در توانایی آن‌هاست بازدارد فاقد آزادی حرکت و عمل هستند». در نظر او، آزادی با اختیار به گونه‌ای که هابز مطرح می‌کند «دلالت دارد بر غیبت مخالف و مخالف بیش از هر چیز دلالت دارد بر موانع بیرونی برای حرکت». اسکینر می‌گوید هابز این خط استدلالی را به عنوان واکنشی آگاهانه در برابر نظریه آزادی جمهوری‌خواهانه بسط داد.

اما برخلاف هابز، نظریه‌پردازان جمهوری‌خواه بر این باور بودند که آزادی انسانی نه‌فقط با اعمال دخالت‌گرانه دیگران بلکه به نحوی بنیادی‌تر با حضور و نفوذ قدرت خودخواسته از میان می‌رود. در نظر آنها صرف حضور روابط تسلط و وابستگی در اجتماع مدنی کفایت می‌کند تا ما را از موقعیت انسان آزاد به وضعیت بردگی تنزل دهد. در واقع آنها تأکید داشتند که حقوقي نیست برخوردار از آزادی دارند. در نظر جمهوری‌خواهان آزادی آزادی عریی خود را واقعیتی محنوم بدانیم. پس طبق نظریه آزادی جمهوری خواهان اگر بناست در قامت یک انسان آزاد جلوه کنیم، باید از آن حقوق به ترتیبی خاص بهره‌مند شویم، هرگز نباید این حقوق را ناشی از محبت و الطاف دیگران دانست، بلکه همواره باید آن را مستقل از قدرت خودخواسته هر فرد دیگری تلقی کرد که به اختیار خود نمی‌تواند از ما سلب کند. طبق روایت اسکینر روش کلی هابز در پرداختن به نویسندگان مردم‌سالار و سایر نظریه‌پردازان آزادی جمهوری خواهانه این بود که صغری و کبری آنها را می‌پذیرفت و بعد نشان می‌داد که از آن مقدمات نتیجه‌ای به کل متفاوت می‌توان گرفت.

هابز برخلاف نظریه‌پردازان جمهوری‌خواه معتقد بود آزادی نه بر اثر وضعیت تسلط و وابستگی بلکه فقط به سبب اعمال آشکار دخالت‌گرانه سلب می‌شود. برای هابز فقط کافی است که از حقوق و آزادی‌های عرفی خود به عنوان واقعیتی محنوم برخوردار باشیم تا در قامت انسان آزاد پذیرفته شویم و صرف وجود داشتن قدرت خودخواسته در داخل یک اجتماع مدنی ارتباطی به سلب آزادی ما ندارد. البته بسیاری را این باورند که نظریه سیاسی هابز و تلاش دوران‌ساز

او برای بی‌اعتبارکردن نظریه آزادی جمهورخواهانه را باید در بستر تجربه شخصی و سیاسی او در زمانه‌ای دید که چندان به نفع او نبود؛ او «لوئیاتان» را وقتی نوشت (۱۶۵۱) که از ترس به پاریس گریخته بود. پیش از فرار، نظریه‌اش در حمایت از پادشاه تلقی شده بود و پارلمان نیز قصد درافتادن با اقتدار شاه را داشت. نسخه‌ای از این کتاب را به چارلز دوم تقدیم کرد که او نیز به پاریس گریخته بود و اتفاقاً نزد هابز ریاضیات می‌خواند. وقتی محافل سلطنت‌طلب انگلیسی در پاریس ناراضیانی خود را از «لوئیاتان» ابراز کردند و کاتولیک‌های فرانسوی نیز از حمله آشکار هابز به دستگاه پاپ برآشفته بودند، این‌بار از پاریس به لندن گریخت و در وفاداری کرد. به وضوح می‌توان اثرات دو قدرت در حال زوال آن دوران را در متن زندگی هابز دید، یعنی قدرت پاپ و پادشاه. سرانجام در سال ۱۶۶۰ جنگ داخلی تمام شده و چارلز دوم به قدرت بازگشته بود. با احیای سلطنت، هابز به عنوان روشنفکر نزد پادشاه ماند. هابز که در تمام عمر خود بر نظریه‌اش پافشاری داشت، معتقد بود مردم درس عبرت نگرفته‌اند و طولی نخواهد کشید که وقایع گذشته را فراموش کنند. به همین خاطر «بهیموت» را نوشت (۱۶۶۸) تا استدلال

لوئیاتان را تأیید کند ولی این‌بار چارلز دوم این اثر را تحریک‌کننده تشخیص داد و مانع از انتشار آن شد و این کتاب نیز سرنوشت شبیه به کتاب قبلی پیدا کرد. به همین جهت نظریه سیاسی هابز را می‌توان واکنشی دانست به طبع خودش، وقایع زمانه‌اش و برای سروش‌گذاریستن بر جنگ داخلی میان پارلمان و طرفداران سلطنت. مع‌الوصف، اینچنین هم نبود که تلاش هابز در دشمنی با نظریه آزادی جمهوری‌خواهانه بی‌دردرسر باشد. نظریه هابز در ابتدا با تمسخر و تحقیر طرفداران نظریه آزادی جمهوری خواهانه مواجه و مردود شده‌ شد. ولی اثر او در برخورد اولیه با نظریه هابز دو شویم و به دنیای معاصر برسیم، می‌بینیم که وضعیت تغییر کرده است.

در نظر اسکینر این حرف درست است که می‌گویند بارزترین داعیه هابز (یعنی آزادی فقط به موانعی که عمل و حرکت را ناممکن کند سلب می‌شود) بیش از اندازه محدودکننده قلمداد شده. چون «امروزه دیدگاه معمول‌تر این است که تحمیل به اراده و نیز موانع بدنی را باید محدودکننده آزادی ما برشمرد». اسکینر کوشرد می‌کند که اگر به مبانی هابز دقت کنیم، اینکه آزادی یعنی نبود دخالت، درمی‌یابیم که این موضوع اکنون عمیقاً اعتقادی راسخ به حساب می‌آید. بررسی آرای نظریه‌پردازان جمهوری‌خواه نشان می‌دهد که این سنت فکری به طیف وضعیت‌هایی که می‌توانند آزادی عمل را محدود کنند بی‌اعتنا بوده است. البته او اذعان دارد که ملاحظه اصلی آنها به آزادی عمل و حرکت ارتباطی ندارد، بلکه به تضاد موجود بین استقلال با انسان آزاد و حالت وابستگی ارتباط دارد که ما را تبدیل به برده می‌کند. ولی اسکینر در ادامه تحلیل خود نشان می‌دهد که نظریه‌پردازان جمهوری‌خواه درعین‌حال توجه زیادی هم به آن چیزی دارند که برای برده‌ها وقتی شروع به تامل درباره وضعیت بردگی‌شان کنند اتفاق می‌افتد، یعنی وقتی که ادعایی مضاعف درباره محدودیت‌های سلب‌کننده آزادی دارند. در نظر او نهایت بصیرت آنها این است که بردگی خالق نوکرصفتی است. به این معنا که وقتی شما با تکیه بر محرمت و الطاف فردی دیگر زندگی می‌کنید، همواره انگیزه‌ای نیرومند خواهدداشت که آنها خوش‌خدمتی کنید. اگر انتخاب‌های زیادی وجود دارد که از آن‌ها پرهیز کنید. انتخاب‌های بسیاری هم هست که انجام دهید و اثر نهایی این خواهد بود که محدودیت‌هایی گسترده بر آزادی عمل شما تحمیل می‌شود.

طبق تحلیل اسکینر، نظریه‌پردازان جمهوری‌خواه از این‌هم فراتر می‌روند و محدودیت‌های متعددی برای آزادی عمل ما قائل‌اند که نه از موانع فیزیکی ما ناشی شده و نه از تحمیل اراده دیگری و نه حتی از خطر و تهدید بر اثر اجبار و تحمیل. ولی هابز سخن‌گفتن از این محدودیت‌ها را سخنانی پوچ و ناقابل می‌داند. به روایت اسکینر، «چنان کلام دیدگاه هابز در لوئیاتان این است که اگر می‌خواهیم این ادعا را که آزادی‌مان سلب شده توضیح دهیم، باید بتوانیم به بعضی موانع قابل تشخیص اشاره کنیم که به سبب آن‌ها عمل‌کردن به برخی حرکاتی که در توانایی ماست ناممکن شده است». اسکینر سخن‌گفتن از این الزام را به منزله تشخیص نوک تیز حمله هابز به نظریه آزادی جمهوری خواهانه می‌داند. او معتقد است با توجه به نفوذ تاریخی بادوام نظریه سیاسی هابز در فلسفه و واقعیت سیاسی موجود نمی‌توان تصدیق نکرد که هابز نبرد را از جمهوری‌خواهان برده است، ولی همچنان باب این پرسش باز است که آیا اصل استدلال را هم برده یا نه.

مرور هابز در زمانه ما

● هابز حتی در دوران زندگی خویش به داشتن اندیشه‌های متناقض شهره بود. از یک سو مباحثه‌گری سرسخت و جزم‌گرایی تندخو بود و از دیگر سو بر هر گونه جزم‌گرایی سخت می‌تاخت. نسبت به اقتدار فکری کلیسا چنانکه مثلاً بر دانشگاه‌ها اعمال می‌شد خصومت داشت و هم‌زمان در پی آن بود که متون فلسفی‌اش در دانشگاه‌ها دست بالا را داشته باشد. منادی تساهل و مدارا بود اما در همان حال هوادار حاکمی بود که بر امور فکری قدرتی کامل اعمال کند. ریچارد تاک در کتاب «اندیشه هابز» کوشیده است مرزهای این تناقض‌گویی را در متن آثار هابز توضیح دهد و تصویر روشنی از ذهن و زبان او پیش چشم مخاطب ترسیم کند. به تازگی ویراست دوم این کتاب با ترجمه حسین بشیریه منتشر شده است.

هدف کتاب بازاندیشی مساعی فکری هابز است. نویسنده این کار را از طریق قراردادن هابز در متن تناقض بزرگ‌تری که در شکاکیت یا لیبرالیسم نهفته است انجام داده است. هابز به جای شکاکیت علم را پیش کشید اما به عقیده تاک علم او از نوع بسیار ساده و محدودی بود. پس از آنکه هابز کل آنچه را مشکوک می‌دانست از پیش پا برداشت تنها چیزی که برایش باقی ماند ماده‌انگاری پیشینی صرف و ساده‌ای بود که به موجب آن جهان می‌باید مرکب از اشیایی مادی باشد که به صورت علی یا یکدیگر تعامل دارند اما ماهیت واقعی این اشیا و روابط آنها غیرقابل شناخت است. بدین‌سان در حوزه اخلاق، هابز با از پیش پا برداشتن کل نظریات اخلاقی پیچیده جزم‌اندیشان پیشین، خواه ارسطویمان یا اومانیسست‌ها، تنها چیزی که از دست‌نشان ماند این اصل صرف و ساده بود که انسان اخلاقا دارای حق صیانت نفس است. هابز نیز مانند شکاکانی چون مونتی چیزی جز اصل صیانت نفس برایش باقی نمانده بود که تکیه‌گاه و راهنمای زندگی انسان باشد زیرا شکاکان نیز همواره همدست عملی اصل صیانت نفس را در تصدیق کرده بودند.

در زمانه ما دوباره شکاکیت درباره علم و اخلاق نسبت به چندین نسل گذشته قوت زیادی پیدا کرده است. تاریخ‌نویسان و فیلسوفان علم ادعای علوم طبیعی غربی مدرن را مبنی بر اینکه حرفشان سندی و اعتبار دارد سست کرده و بر خلصت فرهنگی و بی‌پندایی بسیاری از مفروضات علمی تأکید گذاشته‌اند و تنوع بی‌حدومصر عقاید اخلاقی انسان و ناسازگاری این عقاید با هم دوباره ما را در بر گرفته است. هابز یکی از فلاسه بزرگ فرهنگ غرب بود که با درایت و روشن‌بینی با این دو مسئله برخورد کرد. از نظر تاک، تنها متفکر قابل قیاس با هابز در این زمینه دیوید هیوم است اما معلوم نیست که پاسخ هیوم به این مسئله که انسان شکاک چگونه باید زندگی کند نهایتاً قانع‌کننده‌تر از پاسخ هابز باشد. سندی و اعتبار دارد سست کرده و بر خلصت فرهنگی و بی‌پندایی بسیاری از مفروضات علمی تأکید گذاشته‌اند و تنوع بی‌حدومصر عقاید اخلاقی انسان و ناسازگاری این عقاید با هم دوباره ما را در بر گرفته است. هابز یکی از فلاسه بزرگ فرهنگ غرب بود که با درایت و روشن‌بینی با این دو مسئله برخورد کرد. از نظر تاک، تنها متفکر قابل قیاس با هابز در این زمینه دیوید هیوم است اما معلوم نیست که پاسخ هیوم به این مسئله که انسان شکاک چگونه باید زندگی کند نهایتاً قانع‌کننده‌تر از پاسخ هابز باشد. سندی و اعتبار دارد سست کرده و بر خلصت فرهنگی و بی‌پندایی بسیاری از مفروضات علمی تأکید گذاشته‌اند و تنوع بی‌حدومصر عقاید اخلاقی انسان و ناسازگاری این عقاید با هم دوباره ما را در بر گرفته است. هابز یکی از فلاسه بزرگ فرهنگ غرب بود که با درایت و روشن‌بینی با این دو مسئله برخورد کرد. از نظر تاک، تنها متفکر قابل قیاس با هابز در این زمینه دیوید هیوم است اما معلوم نیست که پاسخ هیوم به این مسئله که انسان شکاک چگونه باید زندگی کند نهایتاً قانع‌کننده‌تر از پاسخ هابز باشد. سندی و اعتبار دارد سست کرده و بر خلصت فرهنگی و بی‌پندایی بسیاری از مفروضات علمی تأکید گذاشته‌اند و تنوع بی‌حدومصر عقاید اخلاقی انسان و ناسازگاری این عقاید با هم دوباره ما را در بر گرفته است. هابز یکی از فلاسه بزرگ فرهنگ غرب بود که با درایت و روشن‌بینی با این دو مسئله برخورد کرد. از نظر تاک، تنها متفکر قابل قیاس با هابز در این زمینه دیوید هیوم است اما معلوم نیست که پاسخ هیوم به این مسئله که انسان شکاک چگونه باید زندگی کند نهایتاً قانع‌کننده‌تر از پاسخ هابز باشد. سندی و اعتبار دارد سست کرده و بر خلصت فرهنگی و بی‌پندایی بسیاری از مفروضات علمی تأکید گذاشته‌اند و تنوع بی‌حدومصر عقاید اخلاقی انسان و ناسازگاری این عقاید با هم دوباره ما را در بر گرفته است. هابز یکی از فلاسه بزرگ فرهنگ غرب بود که با درایت و روشن‌بینی با این دو مسئله برخورد کرد. از نظر تاک، تنها متفکر قابل قیاس با هابز در این زمینه دیوید هیوم است اما معلوم نیست که پاسخ هیوم به این مسئله که انسان شکاک چگونه باید زندگی کند نهایتاً قانع‌کننده‌تر از پاسخ هابز باشد. سندی و اعتبار دارد سست کرده و بر خلصت فرهنگی و بی‌پندایی بسیاری از مفروضات علمی تأکید گذاشته‌اند و تنوع بی‌حدومصر عقاید اخلاقی انسان و ناسازگاری این عقاید با هم دوباره ما را در بر گرفته است. هابز یکی از فلاسه بزرگ فرهنگ غرب بود که با درایت و روشن‌بینی با این دو مسئله برخورد کرد. از نظر تاک، تنها متفکر قابل قیاس با هابز در این زمینه دیوید هیوم است اما معلوم نیست که پاسخ هیوم به این مسئله که انسان شکاک چگونه باید زندگی کند نهایتاً قانع‌کننده‌تر از پاسخ هابز باشد. سندی و اعتبار دارد سست کرده و بر خلصت فرهنگی و بی‌پندایی بسیاری از مفروضات علمی تأکید گذاشته‌اند و تنوع بی‌حدومصر عقاید اخلاقی انسان و ناسازگاری این عقاید با هم دوباره ما را در بر گرفته است. هابز یکی از فلاسه بزرگ فرهنگ غرب بود که با درایت و روشن‌بینی با این دو مسئله برخورد کرد. از نظر تاک، تنها متفکر قابل قیاس با هابز در این زمینه دیوید هیوم است اما معلوم نیست که پاسخ هیوم به این مسئله که انسان شکاک چگونه باید زندگی کند نهایتاً قانع‌کننده‌تر از پاسخ هابز باشد. سندی و اعتبار دارد سست کرده و بر خلصت فرهنگی و بی‌پندایی بسیاری از مفروضات علمی تأکید گذاشته‌اند و تنوع بی‌حدومصر عقاید اخلاقی انسان و ناسازگاری این عقاید با هم دوباره ما را در بر گرفته است. هابز یکی از فلاسه بزرگ فرهنگ غرب بود که با درایت و روشن‌بینی با این دو مسئله برخورد کرد. از نظر تاک، تنها متفکر قابل قیاس با هابز در این زمینه دیوید هیوم است اما معلوم نیست که پاسخ هیوم به این مسئله که انسان شکاک چگونه باید زندگی کند نهایتاً قانع‌کننده‌تر از پاسخ هابز باشد. سندی و اعتبار دارد سست کرده و بر خلصت فرهنگی و بی‌پندایی بسیاری از مفروضات علمی تأکید گذاشته‌اند و تنوع بی‌حدومصر عقاید اخلاقی انسان و ناسازگاری این عقاید با هم دوباره ما را در بر گرفته است. هابز یکی از فلاسه بزرگ فرهنگ غرب بود که با درایت و روشن‌بینی با این دو مسئله برخورد کرد. از نظر تاک، تنها متفکر قابل قیاس با هابز در این زمینه دیوید هیوم است اما معلوم نیست که پاسخ هیوم به این مسئله که انسان شکاک چگونه باید زندگی کند نهایتاً قانع‌کننده‌تر از پاسخ هابز باشد. سندی و اعتبار دارد سست کرده و بر خلصت فرهنگی و بی‌پندایی بسیاری از مفروضات علمی تأکید گذاشته‌اند و تنوع بی‌حدومصر عقاید اخلاقی انسان و ناسازگاری این عقاید با هم دوباره ما را در بر گرفته است. هابز یکی از فلاسه بزرگ فرهنگ غرب بود که با درایت و روشن‌بینی با این دو مسئله برخورد کرد. از نظر تاک، تنها متفکر قابل قیاس با هابز در این زمینه دیوید هیوم است اما معلوم نیست که پاسخ هیوم به این مسئله که انسان شکاک چگونه باید زندگی کند نهایتاً قانع‌کننده‌تر از پاسخ هابز باشد. سندی و اعتبار دارد سست کرده و بر خلصت فرهنگی و بی‌پندایی بسیاری از مفروضات علمی تأکید گذاشته‌اند و تنوع بی‌حدومصر عقاید اخلاقی انسان و ناسازگاری این عقاید با هم دوباره ما را در بر گرفته است. هابز یکی از فلاسه بزرگ فرهنگ غرب بود که با درایت و روشن‌بینی با این دو مسئله برخورد کرد. از نظر تاک، تنها متفکر قابل قیاس با هابز در این زمینه دیوید هیوم است اما معلوم نیست که پاسخ هیوم به این مسئله که انسان شکاک چگونه باید زندگی کند نهایتاً قانع‌کننده‌تر از پاسخ هابز باشد. سندی و اعتبار دارد سست کرده و بر خلصت فرهنگی و بی‌پندایی بسیاری از مفروضات علمی تأکید گذاشته‌اند و تنوع بی‌حدومصر عقاید اخلاقی انسان و ناسازگاری این عقاید با هم دوباره ما را در بر گرفته است. هابز یکی از فلاسه بزرگ فرهنگ غرب بود که با درایت و روشن‌بینی با این دو مسئله برخورد کرد. از نظر تاک، تنها متفکر قابل قیاس با هابز در این زمینه دیوید هیوم است اما معلوم نیست که پاسخ هیوم به این مسئله که انسان شکاک چگونه باید زندگی کند نهایتاً قانع‌کننده‌تر از پاسخ هابز باشد. سندی و اعتبار دارد سست کرده و بر خلصت فرهنگی و بی‌پندایی بسیاری از مفروضات علمی تأکید گذاشته‌اند و تنوع بی‌حدومصر عقاید اخلاقی انسان و ناسازگاری این عقاید با هم دوباره ما را در بر گرفته است. هابز یکی از فلاسه بزرگ فرهنگ غرب بود که با درایت و روشن‌بینی با این دو مسئله برخورد کرد. از نظر تاک، تنها متفکر قابل قیاس با هابز در این زمینه دیوید هیوم است اما معلوم نیست که پاسخ هیوم به این مسئله که انسان شکاک چگونه باید زندگی کند نهایتاً قانع‌کننده‌تر از پاسخ هابز باشد. سندی و اعتبار دارد سست کرده و بر خلصت فرهنگی و بی‌پندایی بسیاری از مفروضات علمی تأکید گذاشته‌اند و تنوع بی‌حدومصر عقاید اخلاقی انسان و ناسازگاری این عقاید با هم دوباره ما را در بر گرفته است. هابز یکی از فلاسه بزرگ فرهنگ غرب بود که با درایت و روشن‌بینی با این دو مسئله برخورد کرد. از نظر تاک، تنها متفکر قابل قیاس با هابز در این زمینه دیوید هیوم است اما معلوم نیست که پاسخ هیوم به این مسئله که انسان شکاک چگونه باید زندگی کند نهایتاً قانع‌کننده‌تر از پاسخ هابز باشد. سندی و اعتبار دارد سست کرده و بر خلصت فرهنگی و بی‌پندایی بسیاری از مفروضات علمی تأکید گذاشته‌اند و تنوع بی‌حدومصر عقاید اخلاقی انسان و ناسازگاری این عقاید با هم دوباره ما را در بر گرفته است. هابز یکی از فلاسه بزرگ فرهنگ غرب بود که با درایت و روشن‌بینی با این دو مسئله برخورد کرد. از نظر تاک، تنها متفکر قابل قیاس با هابز در این زمینه دیوید هیوم است اما معلوم نیست که پاسخ هیوم به این مسئله که انسان شکاک چگونه باید زندگی کند نهایتاً قانع‌کننده‌تر از پاسخ هابز باشد. سندی و اعتبار دارد سست کرده و بر خلصت فرهنگی و بی‌پندایی بسیاری از مفروضات علمی تأکید گذاشته‌اند و تنوع بی‌حدومصر عقاید اخلاقی انسان و ناسازگاری این عقاید با هم دوباره ما را در بر گرفته است. هابز یکی از فلاسه بزرگ فرهنگ غرب بود که با درایت و روشن‌بینی با این دو مسئله برخورد کرد. از نظر تاک، تنها متفکر قابل قیاس با هابز در این زمینه دیوید هیوم است اما معلوم نیست که پاسخ هیوم به این مسئله که انسان شکاک چگونه باید زندگی کند نهایتاً قانع‌کننده‌تر از پاسخ هابز باشد. سندی و اعتبار دارد سست کرده و بر خلصت فرهنگی و بی‌پندایی بسیاری از مفروضات علمی تأکید گذاشته‌اند و تنوع بی‌حدومصر عقاید اخلاقی انسان و ناسازگاری این عقاید با هم دوباره ما را در بر گرفته است. هابز یکی از فلاسه بزرگ فرهنگ غرب بود که با درایت و روشن‌بینی با این دو مسئله برخورد کرد. از نظر تاک، تنها متفکر قابل قیاس با هابز در این زمینه دیوید هیوم است اما معلوم نیست که پاسخ هیوم به این مسئله که انسان شکاک چگونه باید زندگی کند نهایتاً قانع‌کننده‌تر از پاسخ هابز باشد. سندی و اعتبار دارد سست کرده و بر خلصت فرهنگی و بی‌پندایی بسیاری از مفروضات علمی تأکید گذاشته‌اند و تنوع بی‌حدومصر عقاید اخلاقی انسان و ناسازگاری این عقاید با هم دوباره ما را در بر گرفته است. هابز یکی از فلاسه بزرگ فرهنگ غرب بود که با درایت و روشن‌بینی با این دو مسئله برخورد کرد. از نظر تاک، تنها متفکر قابل قیاس با هابز در این زمینه دیوید هیوم است اما معلوم نیست که پاسخ هیوم به این مسئله که انسان شکاک چگونه باید زندگی کند نهایتاً قانع‌کننده‌تر از پاسخ هابز باشد. سندی و اعتبار دارد سست کرده و بر خلصت فرهنگی و بی‌پندایی بسیاری از مفروضات علمی تأکید گذاشته‌اند و تنوع بی‌حدومصر عقاید اخلاقی انسان و ناسازگاری این عقاید با هم دوباره ما را در بر گرفته است. هابز یکی از فلاسه بزرگ فرهنگ غرب بود که با درایت و روشن‌بینی با این دو مسئله برخورد کرد. از نظر تاک، تنها متفکر قابل قیاس با هابز در این زمینه دیوید هیوم است اما معلوم نیست که پاسخ هیوم به این مسئله که انسان شکاک چگونه باید زندگی کند نهایتاً قانع‌کننده‌تر از پاسخ هابز باشد. سندی و اعتبار دارد سست کرده و بر خلصت فرهنگی و بی‌پندایی بسیاری از مفروضات علمی تأکید گذاشته‌اند و تنوع بی‌حدومصر عقاید اخلاقی انسان و ناسازگاری این عقاید با هم دوباره ما را در بر گرفته است. هابز یکی از فلاسه بزرگ فرهنگ غرب بود که با درایت و روشن‌بینی با این دو مسئله برخورد کرد. از نظر تاک، تنها متفکر قابل قیاس با هابز در این زمینه دیوید هیوم است اما معلوم نیست که پاسخ هیوم به این مسئله که انسان شکاک چگونه باید زندگی کند نهایتاً قانع‌کننده‌تر از پاسخ هابز باشد. سندی و اعتبار دارد سست کرده و بر خلصت فرهنگی و بی‌پندایی بسیاری از مفروضات علمی تأکید گذاشته‌اند و تنوع بی‌حدومصر عقاید اخلاقی انسان و ناسازگاری این عقاید با هم دوباره ما را در بر گرفته است. هابز یکی از فلاسه بزرگ فرهنگ غرب بود که با درایت و روشن‌بینی با این دو مسئله برخورد کرد. از نظر تاک، تنها متفکر قابل قیاس با هابز در این زمینه دیوید هیوم است اما معلوم نیست که پاسخ هیوم به این مسئله که انسان شکاک چگونه باید زندگی کند نهایتاً قانع‌کننده‌تر از پاسخ هابز باشد. سندی و اعتبار دارد سست کرده و بر خلصت فرهنگی و بی‌پندایی بسیاری از مفروضات علمی تأکید گذاشته‌اند و تنوع بی‌حدومصر عقاید اخلاقی انسان و ناسازگاری این عقاید با هم دوباره ما را در بر گرفته است. هابز یکی از فلاسه بزرگ فرهنگ غرب بود که با درایت و روشن‌بینی با این دو مسئله برخورد کرد. از نظر تاک، تنها متفکر قابل قیاس با هابز در این زمینه دیوید هیوم است اما معلوم نیست که پاسخ هیوم به این مسئله که انسان شکاک چگونه باید زندگی کند نهایتاً قانع‌کننده‌تر از پاسخ هابز باشد. سندی و اعتبار دارد سست کرده و بر خلصت فرهنگی و بی‌پندایی بسیاری از مفروضات علمی تأکید گذاشته‌اند و تنوع بی‌حدومصر عقاید اخلاقی انسان و ناسازگاری این عقاید با هم دوباره ما را در بر گرفته است. هابز یکی از فلاسه بزرگ فرهنگ غرب بود که با درایت و روشن‌بینی با این دو مسئله برخورد کرد. از نظر تاک، تنها متفکر قابل قیاس با هابز در این زمینه دیوید هیوم است اما معلوم نیست که پاسخ هیوم به این مسئله که انسان شکاک چگونه باید زندگی کند نهایتاً قانع‌کننده‌تر از پاسخ هابز باشد. سندی و اعتبار دارد سست کرده و بر خلصت فرهنگی و بی‌پندایی بسیاری از مفروضات علمی تأکید گذاشته‌اند و تنوع بی‌حدومصر عقاید اخلاقی انسان و ناسازگاری این عقاید با هم دوباره ما را در بر گرفته است. هابز یکی از فلاسه بزرگ فرهنگ غرب بود که با درایت و روشن‌بینی با این دو مسئله برخورد کرد. از نظر تاک، تنها متفکر قابل قیاس با هابز در این زمینه دیوید هیوم است اما معلوم نیست که پاسخ هیوم به این مسئله که انسان شکاک چگونه باید زندگی کند نهایتاً قانع‌کننده‌تر از پاسخ هابز باشد. سندی و اعتبار دارد سست کرده و بر خلصت فرهنگی و بی‌پندایی بسیاری از مفروضات علمی تأکید گذاشته‌اند و تنوع بی‌حدومصر عقاید اخلاقی انسان و ناسازگاری این عقاید با هم دوباره ما را در بر گرفته است. هابز یکی از فلاسه بزرگ فرهنگ غرب بود که با درایت و روشن‌بینی با این دو مسئله برخورد کرد. از نظر تاک، تنها متفکر قابل قیاس با هابز در این زمینه دیوید هیوم است اما معلوم نیست که پاسخ هیوم به این مسئله که انسان شکاک چگونه باید زندگی کند نهایتاً قانع‌کننده‌تر از پاسخ هابز باشد. سندی و اعتبار دارد سست کرده و بر خلصت فرهنگی و بی‌پندایی بسیاری از مفروضات علمی تأکید گذاشته‌اند و تنوع بی‌حدومصر عقاید اخلاقی انسان و ناسازگاری این عقاید با هم دوباره ما را در بر گرفته است. هابز یکی از فلاسه بزرگ فرهنگ غرب بود که با درایت و روشن‌بینی با این دو مسئله برخورد کرد. از نظر تاک، تنها متفکر قابل قیاس با هابز در این زمینه دیوید هیوم است اما معلوم نیست که پاسخ هیوم به این مسئله که انسان شکاک چگونه باید زندگی کند نهایتاً قانع‌کننده‌تر از پاسخ هابز باشد. سندی و اعتبار دارد سست کرده و بر خلصت فرهنگی و بی‌پندایی بسیاری از مفروضات علمی تأکید گذاشته‌اند و تنوع بی‌حدومصر عقاید اخلاقی انسان و ناسازگاری این عقاید با هم دوباره ما را در بر گرفته است. هابز یکی از فلاسه بزرگ فرهنگ غرب بود که با درایت و روشن‌بینی با این دو مسئله برخورد کرد. از نظر تاک، تنها متفکر قابل قیاس با هابز در این زمینه دیوید هیوم است اما معلوم نیست که پاسخ هیوم به این مسئله که انسان شکاک چگونه باید زندگی کند نهایتاً قانع‌کننده‌تر از پاسخ هابز باشد. سندی و اعتبار دارد سست کرده و بر خلصت فرهنگی و بی‌پندایی بسیاری از مفروضات علمی تأکید گذاشته‌اند و تنوع بی‌حدومصر عقاید اخلاقی انسان و ناسازگاری این عقاید با هم دوباره ما را در بر گرفته است. هابز یکی از فلاسه بزرگ فرهنگ غرب بود که با درایت و روشن‌بینی با این دو مسئله برخورد کرد. از نظر تاک، تنها متفکر قابل قیاس با هابز در این زمینه دیوید هیوم است اما معلوم نیست که پاسخ هیوم به این مسئله که انسان شکاک چگونه باید زندگی کند نهایتاً قانع‌کننده‌تر از پاسخ هابز باشد. سندی و اعتبار دارد سست کرده و بر خلصت فرهنگی و بی‌پندایی بسیاری از مفروضات علمی تأکید گذاشته‌اند و تنوع بی‌حدومصر عقاید اخلاقی انسان و ناسازگاری این عقاید با هم دوباره ما را در بر گرفته است. هابز یکی از فلاسه بزرگ فرهنگ غرب بود که با درایت و روشن‌بینی با این دو مسئله برخورد کرد. از نظر تاک، تنها متفکر قابل قیاس با هابز در این زمینه دیوید هیوم است اما معلوم نیست که پاسخ هیوم به این مسئله که انسان شکاک چگونه باید زندگی کند نهایتاً قانع‌کننده‌تر از پاسخ هابز باشد. سندی و اعتبار دارد سست کرده و بر خلصت فرهنگی و بی‌پندایی بسیاری از مفروضات علمی تأکید گذاشته‌اند و تنوع بی‌حدومصر عقاید اخلاقی انسان و ناسازگاری این عقاید با هم دوباره ما را در بر گرفته است. هابز یکی از فلاسه بزرگ فرهنگ غرب بود که با درایت و روشن‌بینی با این دو مسئله برخورد کرد. از نظر تاک، تنها متفکر قابل قیاس با هابز در این زمینه دیوید هیوم است اما معلوم نیست که پاسخ هیوم به این مسئله که انسان شکاک چگونه باید زندگی کند نهایتاً قانع‌کننده‌تر از پاسخ هابز باشد. سندی و اعتبار دارد سست کرده و بر خلصت فرهنگی و بی‌پندایی بسیاری از مفروضات علمی تأکید گذاشته‌اند و تنوع بی‌حدومصر عقاید اخلاقی انسان و ناسازگاری این عقاید با هم دوباره ما را در بر گرفته است. هابز یکی از فلاسه بزرگ فرهنگ غرب بود که با درایت و روشن‌بینی با این دو مسئله برخورد کرد. از نظر تاک، تنها متفکر قابل قیاس با هابز در این زمینه دیوید هیوم است اما معلوم نیست که پاسخ هیوم به این مسئله که انسان شکاک چگونه باید زندگی کند نهایتاً قانع‌کننده‌تر از پاسخ هابز باشد. سندی و اعتبار دارد سست کرده و بر خلصت فرهنگی و بی‌پندایی بسیاری از مفروضات علمی تأکید گذاشته‌اند و تنوع بی‌حدومصر عقاید اخلاقی انسان و ناسازگاری این عقاید با هم دوباره ما را در بر گرفته است. هابز یکی از فلاسه بزرگ فرهنگ غرب بود که با درایت و روشن‌بینی با این دو مسئله برخورد کرد. از نظر تاک، تنها متفکر قابل قیاس با هابز در این زمینه دیوید هیوم است اما معلوم نیست که پاسخ هیوم به این مسئله که انسان شکاک چگونه باید زندگی کند نهایتاً قانع‌کننده‌تر از پاسخ هابز باشد. سندی و اعتبار دارد سست کرده و بر خلصت فرهنگی و بی‌پندایی بسیاری از مفروضات علمی تأکید گذاشته‌اند و تنوع بی‌حدومصر عقاید اخلاقی انسان و ناسازگاری این عقاید با هم دوباره ما را در بر گرفته است. هابز یکی از فلاسه بزرگ فرهنگ غرب بود که با درایت و روشن‌بینی با این دو مسئله برخورد کرد. از نظر تاک، تنها متفکر قابل قیاس با هابز در این زمینه دیوید هیوم است اما معلوم نیست که پاسخ هیوم به این مسئله که انسان شکاک چگونه باید زندگی کند نهایتاً قانع‌کننده‌تر از پاسخ هابز باشد. سندی و اعتبار دارد سست کرده و بر خلصت فرهنگی و بی‌پندایی بسیاری از مفروضات علمی تأکید گذاشته‌اند و تنوع بی‌حدومصر عقاید اخلاقی انسان و ناسازگاری این عقاید با هم دوباره ما را در بر گرفته است. هابز یکی از فلاسه بزرگ فرهنگ غرب بود که با درایت و روشن‌بینی با این دو مسئله برخورد کرد. از نظر تاک، تنها متفکر قابل قیاس با هابز در این زمینه دیوید هیوم است اما معلوم نیست که پاسخ هیوم به این مسئله که انسان شکاک چگونه باید زندگی کند نهایتاً قانع‌کننده‌تر از پاسخ هابز باشد. سندی و اعتبار دارد سست کرده و بر خلصت فرهنگی و بی‌پندایی بسیاری از مفروضات علمی تأکید گذاشته‌اند و تنوع بی‌حدومصر عقاید اخلاقی انسان و ناسازگاری این عقاید با هم دوباره ما را در بر گرفته است. هابز یکی از فلاسه بزرگ فرهنگ غرب بود که با درایت و روشن‌بینی با این دو مسئله برخورد کرد. از نظر تاک، تنها متفکر قابل قیاس با هابز در این زمینه دیوید هیوم است اما معلوم نیست که پاسخ هیوم به این مسئله که انسان شکاک چگونه باید زندگی کند نهایتاً قانع‌کننده‌تر از پاسخ هابز باشد. سندی و اعتبار دارد سست کرده و بر خلصت فرهنگی و بی‌پندایی بسیاری از مفروضات علمی تأکید گذاشته‌اند و تنوع بی‌حدومصر عقاید اخلاقی انسان و ناسازگاری این عق